

برداشتهای فلسفی در ادبیات کهن

بررسی داستان ایوب بابلی و حماسه فلسفی ایوب

در عهد عتیق

۴

و اینک داستان ایوب بنقل از عهد عتیق و بخلاصه‌ای :

۱ - عده‌ای از لاهوتیون یهود معتقدند که این کتاب توسط موسی به نگارش رفته است ولی بهر حال ریشهٔ سومری داستان محرز است و این مطلب به نقل از دکتر دلجانی است متفکر یهودی و صاحب نظر در عهد عتیق .

۲ - متن اصلی مورد استفاده ، متن عهد عتیق فارسی است که با توجه به متن انگلیسی جمس اول و متن Watch Tower Society نقل شده است و اختلافات جزئی ناشی از تفاوت نسخه‌های مختلف است . نسخه فارسی بنام نسخه فاضل خانی گویا معروف است . "باب اول - در زمین عوض مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خدا ترس و از بدی اجتناب مینمود .

و برای او هفت پسر و سه دختر زائیده شدند و اموال او ۷۰۰۰ گوسفند و ۳۰۰۰ شتر و ۵۰۰ جفت گاو و ۵۰۰ الاغ ماده بود و نوکران بسیار داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود .

روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان بود و خداوند بشیطان گفت :

از کجا آمدی ؟ شیطان در جواب خداوند گفت از تردد کردن در زمین و سیر در آن . خداوند بشیطان گفت آیا در بندهٔ من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست . مرد کامل و راست و خدا ترس که از گناه اجتناب میکند .

شیطان در جواب خداوند گفت ، آیا ایوب مجانا " از خدا میترسد ؟ . تو دست خود

را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس^۱ نما ، پیش روی تو ترا ترک خواهد نمود .
 خداوند بشیطان گفت اینک همه اموالش در دست تو است . لیکن دستت را بر خود
 او دراز مکن . و شیطان از حضور خداوند بیرون رفت . " از این قسمت سفر مرتب بلا یای
 کوناگون بر ایوب نازل میشود . پسران و فرزندان او توسط غارتگران کشته شده ، دارائی او
 بتاراج میبرود . و . . . و . . . و باب اول بدین نحو پایان مییابد .
 "نگاه ایوب برخاسته جامه خود را دریده و سر خود را تراشیده و بزمین افتاده سجده
 کرد و گفت . برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم . و برهنه با آنجا خواهم برگشت .
 خداوند داد و خداوند گرفت . و نام خداوند متبارک باد . در این همه ایوب گناه نکرد .
 و بخداوند جهالت نسبت نداد . "

باب دوم " روزی واقع شد که پسران خداوند آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند .
 و شیطان نیز در میان ایشان آمده و خداوند بشیطان گفت از کجا آمدی ؟ شیطان در جواب
 گفت . از تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن . خداوند بشیطان گفت آیا در بنده^۲
 من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست . مرد کامل و راست و خدا ترس که از بدی
 اجتناب مینماید و تا الان کاملیت خود را قائم نگاه میدارد . و هر چند مرا بران داشتی که
 او را بی سبب اذیت رسانم . (۱) شیطان در جواب گفت : پوست بعوض پوست Skin
 for . Skin و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد . لیکن الان دست
 خود را دراز کرده استخوان و گوشت او را لمس^۲ نما و ترا پیش روی تو ترک خواهد نمود .
 خداوند بشیطان گفت اینک او در دست تو است . لیکن جان او را حفظ کن .
 پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته ، ایوب را از کف پا تا کله اش بدملهای
 سخت مبتلا کرد . و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخرشد . و در میان خاکستر نشسته
 بود .

و زنش او را گفت آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه میداری ؟ خدا را ترک
 کن و بعیر (۱) و او ویرا گفت . مثل یکی از زنان ابله سخن میگوئی . آیا نیکوئیرا از
 خدا بیایم و بدیرا نیایم و در این همه ایوب بیلهای خود گناه نکرد . و چسبون
 سه دوست ایوب این همه بدیرا که بر او واقع شده بود شنیدند ، هر یکی از مکان

۱- در مقام خاص خداوند شیطان کلمه " لمس " را بکار برده است که دنیائی نزاکت
 و استغفار در آن واحد را در بر دارد و حاکی از حرمت به شخص خداوند است .

۲ - و این یکی از شاهکارهای ادبی عهد عتیق است در مقام خاص و عالی کلمه " لمس "
 را بکار گرفته است که ظریفانه مقصود را میرساند و نظائر زیادی در این کتاب باستانی حکمت
 و اندیشه بچشم میخورد .

خود یعنی ایفاز تیمانی و بلدد شوخی و سوغر نعماتی روانه شدند . تا او را تضریب گویند و تسلیت دهند . و چون چشمان خود را از دور بلند کرده او را شناخته ، آواز خود را بلند نموده گریستند . و هر یک جامه خود را دریدند خاک بسوی آسمان بر سر خود افشانند . و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند . و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است " در اینجا ایوب ناگهان مانند کوه آتشفشان منفجر گردیده ، دهان باز میکند و عصیان و تمرد خود را بروز روزگار ، زمین و آسمان بصورت نفرین میفرستد . بهتر است خود متن کلام ایوب را ملاحظه کنیم :

" و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده روز خود را نفرین کرد . و ایوب متکلم شده گفت : روزیکه در آن متولد شدم هلاک شود . و شبیکه گفتند مردی در رحم قرار گرفت .

آن روز تاریکی شود و خدا از بالا بر آن اعثنا نکند . و روشنایی بر او نتابد . تاریکی و سایه موت آنرا بتصرف در آورند . ابر بر آن ساکن شود . کسوفات روز آنرا بترساند و آنشب را ظلمت غلیظ فرو گیرد . و در میان روزهای سال شادی نکند . و بشماره ماهها داخل نشود . اینک آنشب نازاد باشد و آواز شادمانی در آن شنیده نشود . لعنت کنندگان روز آنرا نفرین نمایند . که بر انگیزانیدن لویا تان ۳ ماهر میباشد . ستارگان شفق آن تاریک گردد . و انتظار نور بکشد و نباشد . و مژگان سحر را نبیند . چونکه درهای رحم مادر را نبست . و مشقت را از چشمانم مستور نساخت . چرا از رحم مادرم نمردم . و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم . چرا زانوها مرا قبول کردند . و پستانها نامکیدم . زیرا اکنون خواب و آرام بودم . در خواب بودم و استراحت می یافتم . با پادشاهان و مشیران جهان که خرابه‌ها ۴ برای خود بنا نمودند یا با اسیره‌هایی که طلا داشتند و خانه‌های خود را از نقره بر ساختند و یا مثل سقط ۵ ، پنهان شده ، نیست می بودم . مثل بچه‌هاییکه

۳ - حیوان یا شیء افسانه‌ای نامعلوم ولی پرنده Leviathan و توصیف آن در متن عهد عتیق و سیهء موتوری را می‌رساند (هواپیما-یا سفینه فضائی !!!) که گذارشگ آنرا نوعی حیوان تصور کرده است .

و این جمله در متن عهد عتیق جمس اول حذف شده است ولی در عهد عتیق ۷۰ و سایر متون وجود دارد .

4) Desolated Places

5) Like a hidden Miscarriage

روشنائیرا ندیدند در آنجائیکه^۶ شریان از شورش باز میایستند .

و در آنجا خستگان میآرامند . اسیران در اطمینان با هم ساکنند . و آوازکار گذاران را نمی شنوند . کوچک و بزرگ در آنجا یک اند و غلام از آقايش آزاد است . چرا روشنی بمستند داده شود ؟ و زندگی تبلیغ جانان ؟ که انتظار موت رامیکشد و یافت نمیشود . و برای آن حفره میزنند بیشتر از گنجها . که شادی و ابتهاج مینمایند . و مسرور میشوند

چون قبر را می یابند . چنانور داده میشود بکسیکه راهش مستور است . که خدا اطرافش را مسدود ساخته است (۱) زیرا که ناله^۱ من پیش از خوراکم میآید . و نعره^۲ من مثل آب ریخته میشود . زیرا ترسی که از آن میترسیدم بر من واقع شد و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید .

مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم . و پریشانی بر من آمده . در باب چهارم یکی از سه دوست ایوب سخن آغاز میکند اگر کسی جرأت کرده با تو سخن گوید آیا ترا ناپسند میآید ؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن باز ایستد ؟ اینک بسیاریرا ادب آموخته‌ای . و دستهای ضعیف را تقویت داده‌ای . سخنان تو لغزنده را قایم داشت . و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی لیکن الان بنور رسیده است و طول شده‌ای . و ترا لمس کرده است و پریشان گشته‌ای . آیا توکل تو بر تقوای تو نیست . و امید تو بر کاملیت رفتار تونی ؟ . الان فکر کن کیست که بیگناه هلاک شد . و راستان در کجا تلف شدند ؟ چنانکه من دیدم آنانیکه شرارت را شیار میکنند . و شقاوت را میکارند . همانرا درو میکنند . از نسیم خداوند هلاک میشوند " و از باد بینی^۳ او بفنا کشیده میشوند " متن با زیبایی خاصی در بیان و نحوه^۴ عرض مطالب ادامه مییابد .

عین متن کامل را از عهد عتیق میتوان خواند .

صحبت ادامه دارد که بخلاصه^۵ قسمتهائی برجسته از سخنان الیفاز تیمانی .

۶ - غرض سرزمین مرگ است .

۷ - در اینجا سه دوست ایوب در واقع سه طرز تفکر را عرضه میدارند .

۸ - این جمله در متنهای جدید حذف شده است بعلمت ابهام جمله و علی الظاهر بی معنی بودن آن (البته در گذشته) . اما امروز ؟ کلیدی برای روشن کردن خیلی از مسائل !! در همین متون مشابه با دیدی فضائی که خود بحثی است علمی - تکنولوژی - تاریخی .